نگاه

نگاهی به «عشق درتبعید» بهاء طاهر
فرد در پرسکتیو تاریخ و سیاست

علی شروقی

«عشق در تبعید» بهاء طاهر، از منظری داستان تلخ شکست روشنفکرانی آرمانخواه است که در رؤیای تحقق جهانی بهتر به سر می‌برده‌اند. با این‌همه، بهاء طاهر در این رمان به سودن مرثیه شکست بسنده نمی‌کند و به جای آن، به شکست می‌اندیشد و پرسش‌هایی را در باب شکست مطرح می‌کند که گرچه طبیعتا باسخی قطعی نمی‌یابند اما دستاوری می‌شوند برای عمیق‌ترکردن به وقایع سیاسی جهان و ارتباط تجربه سیاسی و تاریخی با تجربه شخصی قهرمانان رمان.

بیشتر شخصیت‌های رمان عشق در تبعید، شکست را در دو سطح تجربه کرده‌اند؛ یکی شکست در روابط عاطفی و فردی و دیگری شکست سیاسی. این دو شکست اما نه به صورت دو تجربه موازی و بی‌ارتباط با یکدیگر که به صورت درهم‌تنیده و مرتبط با هم به نمایش گذاشته می‌شوند. چنان‌که در این رمان بین شکست در زندگی فردی و شکست سیاسی و تاریخی نمی‌توان خط تمایزی قائل گشید. «شکست» در فرد و معنا، مضمون کارآفرینانه‌ی در سراسر رمان است. بهانه روایت، ماجرای عاشقانه راوی با زنی جوان است. راوی عشق در تبعید، یک روزنامه‌نگار مصری است که طرفدار سرسخت جمال عبدالناصر است. او در زمان ناصر، فردی مهم در روزنامه محسوب می‌شده اما با روی‌کارآمدن دولت سادات و عوض‌شدن مشی سیاسی دولت مصر این روزنامه‌نگار کم‌کم محترمانه به حاشیه رانده می‌شود و دست آخر به عنوان کارمند روزنامه در کشوری اروپایی، به آن کشور فرستاده و در واقع تبعید می‌شود. او در زندگی زناشویی هم شکست خورده است. از همسرش جدا شده و یک پسر و یک دختر دارد که در مصر زندگی می‌کنند. او به‌تدریج درمی‌یابد که نه در عرصه سیاسی توانسته نقش مؤثری به عنوان یک روشنفکر ایفا کند و نه در تربیت فرزندانش، چنان‌که نمی‌تواند جلوی پسرش را که دارد به یک بنیادگرای دوآتشه تبدیل می‌شود بگیرد و جالب اینکه عشق در تبعید در دورانی نوشته شده که شکست بنیادگرایان این‌گونه که اکنون، در جهان و به‌طور خاص‌تر در خاورمیانه از خود رومانیی نکرده بود و این پدیده در رمان بهاء طاهر کلوا روایت درهم‌تنیده فردی و جمعی و سیاسی را که شرح و توطئه رمان بر پایه آنها شکل گرفته است. راوی به نشستی می‌رود که در آن قرار است کارزانی از شکنجه در کشورهای استبدادی ارائه شود. البته انگیزه او از رفتن به این نشست نه آن‌ماجرای مدت‌هاست امیدی به تحقق آنها ندارد، که امید به یافتن خوراکی برای برگردن صفحه روزنامه است. روزنامه‌ای که اغلب، گزارش‌ها و مقالاتی را که او می‌فرستد چاپ نمی‌کند و یا با سانسور فراوان چاپ می‌کند. راوی وارد سالنی می‌شود که قرار است نشست در آن برگزار شود. همه چیز برخلاف محتوای انسانی و متعهدانه نشست، سخت کمرنمق و رسمی و اداری و ملال‌انگیز است و کوبی آرمان‌ها به سطوحی تخت بر روی کاغذها و کاتالوگ‌ها دل‌سرد شده‌اند. پس از چندی، مردی به نام ذکرت مولر که عضو فعال یک جبهه بنیادگرای حقوق بشری است پشت تریبون می‌رود و مردی را که قرار است به شکنجه‌شدنش در شیلی شهادت دهد به بدترین فیلم می‌خواند.

کمرشکن‌ترین ضربه‌ی شیلی شهادت دهد به بدترین فیلم می‌خواند. دختری جوان به عنوان مترجم نشسته است. او مترجمی است آماتور و دکتر مولر توضیح می‌دهد که چون مترجم حرفه‌ای نتوانست بیاید، این دختر جوان که حرفه‌ای‌ترین مترجمی است اما زبان اسپانیایی می‌داند حرف‌های مرد شکنجه‌شده را ترجمه می‌کند. مرد شروع می‌کند به خوردزدن. مادرتی فجیعی است. چنان فجیع که مترجم آمادگی ترجمه‌اش را ندارد. زبانش بند می‌آید و از جایی به بعد حرف‌های مرد شیلیایی را راوی که زن است، بعد از اجلاس، راوی با دوستی قدیمی که نام ابراهیم صافی‌ها می‌شود که روزنامه‌نگاری چیره‌کار است و اکنون در بیروت به سر می‌برد و برای انجام مأموریتی به کشوری که راوی به آن تبعید شده است. ابراهیم و راوی از دیدار اختلال عقیدتی دامنه‌دار و میانه‌شان جدا می‌شوند و هر خیبه نبوده است. حالا اما این ابراهیم صافی‌ها دیدار هم شاد می‌شوند گرچه به زودی باز کارشان به محاله‌ای‌های طولانی می‌کشد و البته نه محاله‌ای‌که به دشمنی ختم شود. ابراهیم همچنان فعال و پرشور می‌ماند و به تحلیل رؤیاهای آرمان‌خواهانه‌اش امیدوار است. در ادامه، دو دوست قدیمی با دکتر مولر و همان دختری که مترجم آماتور است روبه‌رو می‌شوند و سر یک میز می‌نشینند و بحث می‌کنند و این آغاز عشقی است میان راوی و دختر مترجم، یعنی بریژیت. دختر، شهروی آلوفیایی داشته که از او جدا شده است و این جدایی نیز بی‌ارتباط با شکست آرمان‌های سیاسی و انسانی آنها نبوده است. آن دو چنین می‌پنداشته‌اند که با عشقشان به یکدیگر می‌توانند نگاه‌های خصمانه نژادپرستان را تاب آورند. در عمل اما این چنین نمی‌شود و کارشان به جدایی می‌کشد. داستان‌هایی که بریژیت از روند رابطه خود با شوهرش و همچنین از پدرش که او هم آرمان‌خواهی شکست‌خورده بوده نقل می‌کند، از بهترین خوردپاوت‌های رمان عشق در تبعید است. خوردپاوت‌های مرتبط با کلیت مفهومی رمان که همان شکست و تامل در شکست است. شخصیت‌های رمان همگی به واسطه یک تجربه مشترک که همان تجربه شکست در دو سطح فردی و سیاسی است به هم متصل می‌شوند. اما حالب اینکه کنارگذاشتن کامل آرمان‌خواهی نیز برای این شخصیت‌ها عملا ناممکن است. راوی و بریژیت می‌کوشند که تجربه‌های ناکام سیاسی‌شان را در رابطه‌ای فردی، حل و فراموش کنند و چندان به این تجربه می‌گذرد اعتنا نکنند. آنها می‌خواهند دنیایی خصوصی خود را در برابر دنیای مخوف بیرون بنا کنند. اینکه اساسی اما این است که این رابطه خصوصی نمی‌تواند پرسپکتیو تاریخی و سیاسی این شخصیت‌ها را حذف و آنها را به شخصیت‌هایی که این‌ها به گفته بهاء طاهر، به یکدیگر عشق می‌ورزند بدل کند و تازه‌ی این آدم‌ها همین‌جاست که شکل می‌گیرد. آنها نمی‌توانند یکسره در به روی دنیای بیرون بندند. حذف حافظه تاریخی و سیاسی شکست و این چنین اصرار به حذف از اوج عشق نیز آنتیام نمی‌باید. اما از طرفی همین تلاطم، همین زخم و همین پرسپکتیو حذف ناشدنی است که آنها را به شخصیت‌هایی زنده در متن جهانی تخت بدل می‌کند.

عطف کتاب

درباره «غنیان» سارتر
خاطرات بدون تاریخ

«نایسته» آن است که رویدادها را هر روزه بنویسد. برای فهم روشن آنها دفترچه خاطراتی تنظیم کرد. جاری تست نکته‌های ظریف، وقایع کوچک، حتی آنهایی که چیزی به حساب نمی‌آیند. از قلم بیفتد، و خصوصا که باید آنها را طبقه‌بندی کرد. باید گفت که من لیس مبز، کوچه، مردم، و بسته توتون خود را چگونه می‌بینم. زیرا این همان چیزی است که عوض شده است. باید دقیقا وسعت و ذات این دگرگونی را معین کرد. مثلا این‌جا یک جبهه مقوایی است که مرکب‌دن مرا در خود جای داده است. باید سعی کنم بکوبم پیش از این آن را بشکوفم می‌دیدم و اکنون آن را. بسیار خب، این یک مکعب مستطیل است. به‌خوبی نوی چشم می‌آید. درکی از آن نمی‌توان داشت. نمی‌شود درباره آن چیزی گفت. فکر می‌کنم تنظیم دفترچه خاطرات چنین خطری در پی دارد: درباره همه چیز اغراق می‌کنیم، گستن به رنگ می‌نشینیم، دائما حقیقت را مخدوش می‌کنیم».

«غنیان» ژان پل سارتر این‌طور آغاز می‌شود. یادداشت‌هایی که در سال‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی نوشته شده‌اند. مسائل و مشکلات سطح است. راستش تحت این شعرها باید در مشهود بود. جون واژگان اخیار، قدیمی هستند و شعر مربوط به دوره به اصطلاح جاهلی است و یافتن معنای دقیق برای این واژگان سخت است. ضمنا در زمان نهاد چند بیت از این شعرها آمده و اگر بخواهید آنها را ترجمه کنید باید کل شعرها را بخوانید و ترجمه کنید تا بتوانید به کلیت معنای دقیق آن برسید. حب من دیدم که آیتی اینرا را ترجمه کرده و بهتر است که برای این چیز بیتی که در زمان آمده از ترجمه آیتان استفاده کنیم. شعرهای لورکا را باید از زبان واسطه عربی ترجمه می‌کردم. بعد می‌دانم که بهاء طاهر هم آنها را از زبان عربی ترجمه کرده. نشان داده که تا چه حد نسبت به مسائل اطرافش حساسیت دارد و همچنان به آرمان‌های جمعی نسل خودش وفادار است. او در «عشق در تبعید» رومانی‌گرای است که در ادامه داستانش قرار داده و غالب شخصیت‌های رمان رومانی‌گرا هستند و غالب شخصیت‌های رمان این است که اکثر آنها درهایی تبعیدی‌اند و بعد از مهاجرت این شخصیت‌ها با مشکلات سایق‌شان روبه‌رویند و سرنوشت هرکدام‌شان نیز در نهایت به شکستی تمام‌عیار می‌انجامد. بهاء طاهر، هم در «واحه غروب» و

غنیان
ژان پل سارتر
ترجمه مهرنوش رشن‌زاده

سال در بوویل اقامت گزید. تا این‌که در آن‌جا تحقیقات تاریخی‌اش را در مورد مارکی دو روبلیون به اتمام برساند.» مترجم کتاب در مقدمه دیدن صفحه‌های کتاب درباره سارتر نوینده و فیلسوف، زندگی و آثارش نوشته است و درباره غنیان و مفهوم «نی» اصل عمده و اساسی در ادبیات، آن‌گونه که سارتر می‌گوید، بررسی رابطه انسان با جهانی نامعقول است: جهانی کمتر دل‌بذیر. گرگنده آن ابهام و تردید. آکنده از اضطراب و جهان آنسان وکاشتن از این امر مستثنی نیست. غنیان، حدیث انسان تنهایی است که در چرخ و واچرخ زمان. از تنهایی خویش ناهماهنگ می‌سازد تا بتواند در مقابل هجوم افکار سرد و تنزه و سهمگین ثابت بیاورد و روزنی بجوید. افکاری که او را به هر سو می‌برد: به حقایق بی‌چون و چرای زندگی انسان‌ها، بعد به قدمه‌های کند و سنگین یک‌نفر در رازنای زمان، به ابتنای قطاری در راه و به نور کبرمق سپیده‌دم. او در پس این تفکرات روزنی را می‌جوید تا به موقعیتی در جهان روشنایی بخشد. تا بتواند به دوره‌گاوی خویش بپردازد. روزنی که برای ادامه زیستنش توجیهی به دست دهد: می‌خواهم بپرداز از آنکه به همان تجربه شکست در دو سطح فردی و سیاسی است به هم متصل می‌شود. اما حالب اینکه کنارگذاشتن کامل آرمان‌خواهی نیز برای این شخصیت‌ها عملا ناممکن است. راوی و بریژیت می‌کوشند که تجربه‌های ناکام سیاسی‌شان را در رابطه‌ای فردی، حل و فراموش کنند و چندان به این تجربه می‌گذرد اعتنا نکنند. آنها می‌خواهند دنیایی خصوصی خود را در برابر دنیای مخوف بیرون بنا کنند. اینکه اساسی اما این است که این رابطه خصوصی نمی‌تواند پرسپکتیو تاریخی و سیاسی این شخصیت‌ها را حذف و آنها را به شخصیت‌هایی که این‌ها به گفته بهاء طاهر، به یکدیگر عشق می‌ورزند بدل کند و تازه‌ی این آدم‌ها همین‌جاست که شکل می‌گیرد. آنها نمی‌توانند یکسره در به روی دنیای بیرون بندند. حذف حافظه تاریخی و سیاسی شکست و این چنین اصرار به حذف از اوج عشق نیز آنتیام نمی‌باید. اما از طرفی همین تلاطم، همین زخم و همین پرسپکتیو حذف ناشدنی است که آنها را به شخصیت‌هایی زنده در متن جهانی تخت بدل می‌کند.

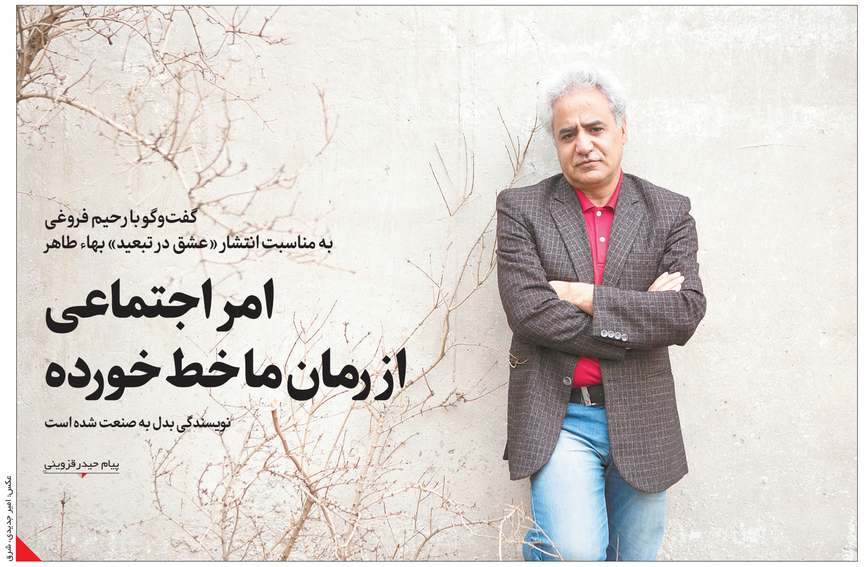

گفت‌وگو با رحیم فروغی
به مناسبت انتشار «عشق در تبعید» بهاء طاهر

امر اجتماعی از زمان ما خط خورده

نویسندگی بدل به صنعت شده است

پیام حیدرقزوینی

«عشق در تبعید»، بعد از «واحه غروب»، دومین رمانی است که رحیم فروغی از بهاء طاهر ترجمه کرده و نشر تاک آن را به طاپ رسانده است. بهاء طاهر از مهمترین نویسندگان مصری و ادبیات معاصر است و رمان «واحه غروب» او برنده اولین دوره جایزه بوکر عربی شده است. «عشق در تبعید» رمانی آشکارا اجتماعی است که بسیاری از مسائل منطقه‌ای و جهانی در آن مورد توجه بوده‌اند. ماجراهای رمان به دهه ۱۹۸۰ میلادی مربوط است و مسائلی مثل کودتای شیلی، کشتارهای صبرا و شتیلا و همچنین جنگ ایران و عراق در طول داستان مطرح شده‌اند. همچنین در این رمان ریشه‌های افراطی‌گری که جهان امروز با آن درگیر است نیز نشان داده شده و گویی بهاء طاهر سال‌ها پیش وضعیت فعلی را پیش‌بینی کرده است. بهاء طاهر در دو رمانی که فروغی از او ترجمه کرده، نشان داده که تا چه حد نسبت به مسائل اطرافش حساسیت دارد و همچنان به آرمان‌های جمعی نسل خودش وفادار است. او در «عشق در تبعید» رومانی‌گرای است که در داستانش قرار داده و غالب شخصیت‌های رمان رومانی‌گرا هستند و غالب شخصیت‌های رمان این است که اکثر آنها درهایی تبعیدی‌اند و بعد از مهاجرت این شخصیت‌ها با مشکلات سایق‌شان روبه‌رویند و سرنوشت هرکدام‌شان نیز در نهایت به شکستی تمام‌عیار می‌انجامد. بهاء طاهر، هم در «واحه غروب» و

«عشق در تبعید»، بعد از «واحه غروب»، دومین رمانی است که رحیم فروغی از بهاء طاهر ترجمه کرده و نشر تاک آن را به طاپ رسانده است. بهاء طاهر از مهمترین نویسندگان مصری و ادبیات معاصر است و رمان «واحه غروب» او برنده اولین دوره جایزه بوکر عربی شده است. «عشق در تبعید» رمانی آشکارا اجتماعی است که بسیاری از مسائل منطقه‌ای و جهانی در آن مورد توجه بوده‌اند. ماجراهای رمان به دهه ۱۹۸۰ میلادی مربوط است و مسائلی مثل کودتای شیلی، کشتارهای صبرا و شتیلا و همچنین جنگ ایران و عراق در طول داستان مطرح شده‌اند. همچنین در این رمان ریشه‌های افراطی‌گری که جهان امروز با آن درگیر است نیز نشان داده شده و گویی بهاء طاهر سال‌ها پیش وضعیت فعلی را پیش‌بینی کرده است. بهاء طاهر در دو رمانی که فروغی از او ترجمه کرده، نشان داده که تا چه حد نسبت به مسائل اطرافش حساسیت دارد و همچنان به آرمان‌های جمعی نسل خودش وفادار است. او در «عشق در تبعید» رومانی‌گرای است که در داستانش قرار داده و غالب شخصیت‌های رمان رومانی‌گرا هستند و غالب شخصیت‌های رمان این است که اکثر آنها درهایی تبعیدی‌اند و بعد از مهاجرت این شخصیت‌ها با مشکلات سایق‌شان روبه‌رویند و سرنوشت هرکدام‌شان نیز در نهایت به شکستی تمام‌عیار می‌انجامد. بهاء طاهر، هم در «واحه غروب» و

★ پیش‌ازاین «واحه غروب» بهاء طاهر با ترجمه شما منتشر شده بود و «عشق در تبعید» دومین رمانی از اوست که ترجمه کرده‌اید. چرا بعد از «واحه غروب» به سراغ ترجمه «عشق در تبعید» رفتید؟

«عشق در تبعید» را به‌خاطر ویژگی‌هایش و مسائلی که در آن مطرح شده، انتخاب کردم. این رمان به‌دلیل کشش‌مندی و دغدغه‌ای که نسبت به وضعیت معاصر جهان و به‌ویژه منطقه ما دارد، برایم مهم بود. بهاء طاهر در این رمان سعی کرده تمام مسائلی را که در دهه ۱۹۸۰ میلادی در جهان مطرح بوده ببیند. ماجراهایی مثل مسائل اعراب و فلسطین، به‌ویژه کشتار صبرا و شتیلا، کودتای شیلی و... مورد توجه رمان بوده‌اند. حتی جنگ ایران و عراق البته کیلی کوتاه. در جایی از رمان مورد اشاره قرار گرفته. بهاء طاهر به‌طور دقیقی اینها را دیده و نگاهش هم نگاه مرسوم آن زمان نیست. یعنی چند قدم جلوتر از نگاه مرسوم است و گویا پشت‌پرده‌های مسائل را بهتر می‌بیند. ممکن است کم‌ها امروز به اتفاقات دهه ۱۹۸۰ میلادی اینگه کیلی خیلی چیزها برای‌مان روشن باشد، ولی زمانی که این اتفاقات در حال رخ‌دادن است، نگاه او خیلی دقیق‌تر از نگاه غالب آن زمان است. همچنین پیش‌بینی نویسنده از رشد بنیادگرایی دینی و وضعیت منطقه بر اهمیت رمان افزوده. در این رمان می‌بینیم که بهاء طاهر مسائل چپ وضعیتی را پیش‌بینی می‌کند که امروز محقق شده. در آن دوره نشانه‌هایی از افراطی‌گری امروز وجود داشته، ولی این خیلی مهم است که کسی با آن نشانه‌های اندک مسئله را به این وضوح ببیند. از منظر دیگر بهاء طاهر تمام جریان‌های فکری را که در آن دوره برای بهبود وضعیت منطقه تلاش می‌کردند وارد رمان می‌کند. مثلا می‌گراها، لیبرال‌ها، چپ‌ها و فعالان حقوق‌بشر. همه این جریانات در رمان حضور دارند و از مواضع‌شان دفاع می‌کنند و در برخی موارد همدیگر و حتی خودشان را نقد می‌کنند. در پایان خواننده می‌ماند با پرسش‌هایی که در ذهنش ایجاد می‌شود؛ البته این‌طور نیست که رمان از جذابیت‌های هنری و تکنیکی رمان‌نویسی تهی باشد و خواننده تنها خواننده مناظره بین گروه‌ها باشد. همه این بحث‌وجدل‌ها در قالب یک رمان با ویژگی‌های یک رمان گنجانده شده است.

★ «عشق در تبعید» مربوط به چه دوره‌ای از کارهای بهاء، طاهر است و آیا این رمان محصول دوره بخشی اوست؟

این رمان سال ۱۹۹۵ ایران برای اولین‌بار چاپ شده است. خود بهاء، طاهر در جایی می‌گوید بعد از اتفاقات صبرا و شتیلا به این فکر بودم که کاری در این‌باره انجام دهم. با توجه به این دغدغه و تاریخ انتشار کتاب می‌شود گفت این رمان محصول اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود است. بنابراین «عشق در تبعید» محصول دوره پختگی بهاء طاهر است؛ یعنی رمانی که در زنو زندگی می‌کند و در سازمان ملل مشغول به‌کار است و در آنجا اتفاقات روشن‌تر دیده می‌شود.

★ «واحه غروب» برنده اولین جایزه بوکر عربی بوده و به این اعتبار جایگاه مهمی در ادبیات معاصر عرب دارد و در جهان هم شناخته شده. جایگاه «عشق در تبعید» در بین آثار بهاء، طاهر و به‌طور کلی در ادبیات داستانی عرب کجاست؟

★ به خصوص خصلت‌های غریبی در «واحه غروب» و «عشق در تبعید» اشاره کردید. اما بهاء، طاهر به فقط بین جهان شرق و غرب به واسطه کارکترهایی از این دو جهان برقرار نشده است. آیا این اتفاق برآمده از حضور بهاء، طاهر در جهان غرب بوده است؟

حتما این‌گونه است. بهاء، طاهر بیستی از اینکه به اروپا بیاید رمان‌ها و مجموعه داستان‌هایی نوشته و اینها اگرچه داستان‌های خوبی‌اند اما نمومی‌اند و به مسائل مسیر پرداخته‌اند. به عبارتی این آثار بهاء، طاهر از جغرافیای مصر فراتر نمی‌روند و در مقایسه با کارهای دیگر او خواننده کمتری هم دارند. بقیه و به عبر می‌رود، منوچه می‌شود همه مشکل در مصر نیست، حتی مسئله در دنیای عرب هم نیست؛ بلکه مشکلات به کوه‌های است که انگار برنامه‌ریزی کلان‌تری پشتش آنها وجود دارد و فاکتورهای جهانی در این مسائل نقش بازی می‌کنند.

★ بهاء، طاهر دقیقا همین سادگی است. اگر ساعدی زنده بود حالا هشتاد ساله بود. کویا دغدغه‌های آن نسل در همه‌جا یکسان بوده است. اما این دغدغه و حساسیت در نویسندگان دهه‌های بعدی ما کمرنگ شده یا به نمونه‌های اندکی فروکاسته شده است. می‌تواند دلایل پیرامونی داشته باشد. من همه رمان‌ها و داستان‌های دهه‌های اخیر را هم نخوانده‌ام و در جایگاه داوری هم نیستم. شاید یکی از دلایلش این است که در دهه‌های اخیر به دلیل محدودیت‌هایی که وجود داشته داستان‌نویسی ما به طریقی به یک کانال پاستوریزه، مطمئن و بی‌خطر هدایت شده و نهایتا کار به جایی رسیده که امور ادبیات ما از بخشی از هنا و کارکرد خودش تهی شده است. امروز وجه سرگرم‌کننده ادبیات، یا اگر نویسنده توانا باشد، بخش‌های زیبایی داستان آن باقی مانده اما بخش کارکرد اجتماعی رمان و داستان در این سال‌ها در کشور ما کنار گذاشته شده. دلایل مختلفی می‌توان برای این موضوع پیدا کرد. یکی از دلایلش بلایدها و نبایدهایی است که از مجراهای رسمی مثل معیری و چیزهای دیگر اعمال می‌شود. مسئله دیگر این است که هر طرز تفکر غالبی کالای مورد نیاز جامعه را با برند خودش تولید و عرضه می‌کند و کالای خود را جای کالای دیگری می‌گذارد. واقعیت این است که طرز فکر غالب در طول این سال‌ها توانسته نویسنده تولید کند. این البته به این معنا نیست که تعدادی آدم استخدام شده‌اند تا نویسنده شوند، بلکه به این معناست که برنامه‌ریزی‌ها به شکلی بوده که نویسنده‌ها به این سمت هدایت شده‌اند. به سمتی که مثلا می‌گوید رمان مگر بیانیه سیاسی است که در آن و در مورد رمان مگر بیانیه سیاسی است فقط باید وجه زیبایی‌شناسی داشته باشد و متأسفانه امر اجتماعی از زمان خط خورده و ادبیات ما بیشتر به ادبیاتی هدایت‌شده تبدیل شد. ممکن است نویسندگانی باشند و آثاری نوشته باشند که هنوز منتشر نشده‌اند، اما کارهایی که امروز منتشر می‌شوند بیشتر اینگونه‌اند. حتی همین نویسندگانی که آثارشان هنوز منتشر نشده. در آن نسل هم دغدغه داشتند نوشته‌های‌شان منتشر نشده. در نسل قدیمی‌تر نویسندگان‌مان مثل احمد محمود، ساعدی، دولت‌آبادی، گلشیری و دیگران می‌بینیم. البته روشن است که حکم کلی صادر نمی‌کنم. نسل‌های بعد از احمد محمود و دیگران هم نویسندگان جدی خودشان را دارند. ما از ادبیات آموخته‌ایم که باید حوصله کنیم. در ادامه این گفت‌وگو را می‌خوانید.

★ بعد از «واحه غروب» و «عشق در تبعید» دارای ویژگی‌هایی هستند که این ویژگی‌ها در بخش قابل‌توجهی از ادبیات چند سال اخیر هم دیده می‌شوند. ویژگی‌هایی که البته در آثار نویسندگانی مثل احمدمحمود و دولت‌آبادی و ساعدی و... به وضوح دیده می‌شود. بهاء، طاهر در این دو رمانش نشان داده که چقدر نسبت به مسائل اجتماعی اطرافش حساس است. اما ادبیات داستانی یا شعر این سال‌های ما بر چه نمونه‌هایی اندک فائق آمد این ویژگی است و از اجتماعش پرت افتاده است. بهاء، طاهر نویسنده‌ای است متعلق به منطقه ما و از بسیاری جهات شاید شباحت‌هایی میان ما وجود داشته باشد. به نظرتان چرا ادبیات امروز ما به این نقطه رسیده است؟

بهاء، طاهر دقیقا هم‌سن زنده‌یاد ساعدی است. اگر ساعدی زنده بود حالا هشتاد ساله بود. به لحاظ نسلی بهاء، طاهر از همین نسلی است که نام بردید. کویا دغدغه‌های آن نسل در همه‌جا یکسان بوده است. اما این دغدغه و حساسیت در نویسندگان دهه‌های بعدی ما کمرنگ شده یا به نمونه‌های اندکی فروکاسته شده است. می‌تواند دلایل پیرامونی داشته باشد. من همه رمان‌ها و داستان‌های دهه‌های اخیر را هم نخوانده‌ام و در جایگاه داوری هم نیستم. شاید یکی از دلایلش این است که در دهه‌های اخیر به دلیل محدودیت‌هایی که وجود داشته داستان‌نویسی ما به طریقی به یک کانال پاستوریزه، مطمئن و بی‌خطر هدایت شده و نهایتا کار به جایی رسیده که امور ادبیات ما از بخشی از هنا و کارکرد خودش تهی شده است. امروز وجه سرگرم‌کننده ادبیات، یا اگر نویسنده توانا باشد، بخش‌های زیبایی‌شناسی آن باقی مانده اما بخش کارکرد اجتماعی رمان و داستان در این سال‌ها در کشور ما کنار گذاشته شده. دلایل مختلفی می‌توان برای این موضوع پیدا کرد. یکی از دلایلش بلایدها و نبایدهایی است که از مجراهای رسمی مثل معیری و چیزهای دیگر اعمال می‌شود. مسئله دیگر این است که هر طرز تفکر غالبی کالای مورد نیاز جامعه را با برند خودش تولید و عرضه می‌کند و کالای خود را جای کالای دیگری می‌گذارد. واقعیت این است که طرز فکر غالب در طول این سال‌ها توانسته نویسنده تولید کند. این البته به این معنا نیست که تعدادی آدم استخدام شده‌اند تا نویسنده شوند، بلکه به این معناست که برنامه‌ریزی‌ها به شکلی بوده که نویسنده‌ها به این سمت هدایت شده‌اند. به سمتی که مثلا می‌گوید رمان مگر بیانیه سیاسی است که در آن و در مورد رمان مگر بیانیه سیاسی است فقط باید وجه زیبایی‌شناسی داشته باشد و متأسفانه امر اجتماعی از زمان خط خورده و ادبیات ما بیشتر به ادبیاتی هدایت‌شده تبدیل شد. ممکن است نویسندگانی باشند و آثاری نوشته باشند که هنوز منتشر نشده‌اند، اما کارهایی که امروز منتشر می‌شوند بیشتر اینگونه‌اند. حتی همین نویسندگانی که آثارشان هنوز منتشر نشده. در نسل قدیمی‌تر نویسندگان‌مان مثل احمد محمود، ساعدی، دولت‌آبادی، گلشیری و دیگران می‌بینیم. البته روشن است که حکم کلی صادر نمی‌کنم. نسل‌های بعد از احمد محمود و دیگران هم نویسندگان جدی خودشان را دارند. ما از ادبیات آموخته‌ایم که باید حوصله کنیم. در ادامه این گفت‌وگو را می‌خوانید.

★ فاصله‌ای که بهاء، طاهر میان عشق دوستیه و صدق داوی رو در رمان‌هایش ایجاد می‌کند و به عبارتی تلاش او برای به حداقل رساندن حضورش در رمان، باد آور شیوه رومانیسم غربی و صنعت نویسندگی مثل فرمالیست‌ها و از این طریق بازتاب جهان امروز است. شیوه معارض داشته باشد و متأسفانه با همه امروزه و زندگی و شعرهای و چیزهای از این دست می‌پردازد. پس یکی از عوامل این اتفاق برنامه‌ریزی خیلی زیرکانه طرز فکر غالب و دیگری تن‌دادن نویسندگان به این قضیه است.

★ اما برخی از نویسندگان و شاعران نه فقط این نوع از ادبیات را پذیرفته‌اند بلکه آن را تنها شکل درست ادبیات هم می‌دانند.

بله. در برخی موارد نویسندگی از یک توانایی ذاتی و دغدغه و درد اجتماعی به یک صنعت تبدیل شده است. صنعتی که در آن همان‌گونه که مثلا مکانیکی آموخته می‌شود، می‌شود رفت و کارگاهی هست که به شما می‌گوید مبانی داستان‌نویسی و پیرنگ و شخصیت‌پردازی این است و کتاب‌هایی هم هست که می‌خوانید و بعد یکسری تمرین هم می‌کنید و بعد داستان می‌نویسید و به استاد نشان می‌دهید. این نوع آموزش‌ها هم مهارت‌هایی است که به شما داستان‌ها می‌دهد. اما هم تأثیر مثبت و منفی‌ای در داستان‌های‌تان گذاشته می‌شود و شما می‌شوید نویسنده و هیچ مشکل دیگری هم باقی نیست. تجربه زیستگاه که نویسنده باید داشته باشد در نویسندگان گذشته ما وجود داشته و آنها از مسائل خودشان‌شان فراتر بوده‌اند و نوشته‌های‌شان حامل این فرهنگی‌ها و مشکلاتی است که با جهان داشته‌اند. اما بعضی از نویسندگان نسل امروز ما اصل مشکلی با این جهان ندارند و زندگی‌شان را می‌کنند و شعرهایی می‌گویند و رمان می‌نویسند. برای نویسنده امروز، این مسئله که من این جهانی که هست را نمی‌پسندم اصلا مطرح نیست و اگر زمانی مشکل هم دارند با فضای آزادی‌های فردی و شخصی است و نه بیشتر. دغدغه‌ها خیلی کوچک شده‌اند. شمشکی که ما با جهان داریم خیلی کوچک است؛ درحالی‌که نویسندگان نسل‌های قبلی ما مشکلات و درگیری‌های کلان‌تری با جهان پیرامونی‌شان داشتند و نمی‌توانستند آن را کنار بیایند. حاصل بدبستانی که آنها با درگیری‌های شان داشتند نوشته‌های می‌شد که